

موسیقی الفاظ قرآن و اثر آن بر معنابخشی و اثرگان

دکتر بتول مشکین فام

(استادیار دانشگاه الزهراء)

b-meshkinfam@hotmail

ام البنین خالقیان

(مدرس و محقق حوزه علمیه امام صادق (ع))

چکیده: موسیقی: قرآن یکی از جنبه‌های اعجاز بیانی است که می‌توان از جنبه‌های مختلفی بررسی کرد. در این جستار به بررسی تأثیر موسیقی و صوت یک کلمه در معنای پردازیم. با این توضیح که از آن‌جا که کلمه از حروف تشکیل شده است و حروف صفات اصلی و فرعی متفاوتی دارد و نیز حرکات گوناگونی بر آنها بار می‌شود، لذا هر کلمه، بسته به نوع حرکات و مد، نوع حروف و صفات و مخارج آن، زیادت و به تبع آن ابدال و ادغام و هم چنین حذف؛ از آوا و آهنگ خاصی برخوردار است که مراد از موسیقی همین نغمه و آوای ایجاد شده است که دلالت‌های الهام‌بخشی دارد و مظهر انفعالات نفسانی است و در معنا تأثیرات گوناگونی دارد از جمله: مبالغه در معنا، تکثیر و زیادت، امتداد و پیوستگی، تداعی صداهای خارجی یا حوادث، خارق‌العاده بودن عملی، ایجاد خوف و اضطراب، بیان غریب بودن، تکرار و پی در پی بودن امری، آشکاری و وضوح، پر سر و صدا بودن امری، حرکت تدریجی، کندی و سستی در حرکت، بیان عدم آمیختگی، رفع ثقلت و سنگینی، سرعت اجابت و عقوبت و... با اثبات تأثیر موسیقی الفاظ بر معنا، عدم ترادف نیز ثابت می‌شود. این جستار با هدف بررسی یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن و بیان زیبایی‌های قرآن، به روش و منهج استقرایی و با شیوه مطالعه کتابخانه‌ای انجام پذیرفت.

کلیدواژه‌ها: موسیقی واژگان قرآن، صدا کوتاه و بلند، ادغام و ابدال، مخارج و صفات حروف، زیادت و حذف.

مقدمه

اعجاز قرآن و جوه متعددی دارد که در نگاهی کلی می‌توان آن را بر دو قسم اعجاز بیانی یا ساختاری و اعجاز معنایی یا محتوایی دانست که سایر جوه حول این دو محور هستند.

موسیقای قرآن از جنبه‌های اعجاز بیانی است. ارزش صوتی، آوایی و موسیقی لفظ و دلالت‌های الهام‌بخش آن به منزله یکی از ارزش‌های احساسی، امروزه جایگاه ویژه‌ای در نقد ادبی به خود اختصاص داده است، و با اصطلاحاتی همچون ایقاع، جرس‌الفاظ، النغم الصوتی، نظماهنگ و علم الاصوات و... یاد می‌شود.

در این مقاله صرفاً به موسیقی الفاظ قرآن و اثر آن بر معنا بخشی واژگان می‌پردازیم و مراد از موسیقای قرآن در این جُستار، آوا و صوت و آهنگی است که در نتیجه ادا کردن کلمه یا کلمات ایجاد می‌شود. با این توضیح که هر کلمه بسته به نوع حرکات، مد، نوع حروف و صفات و مخارج آن، زیادت و به تبع آن ابدال و ادغام و نیز حذف؛ از آوا و آهنگ خاصی دارد که مراد از موسیقی همین نغمه و آوای ایجاد شده است (این همان چیزی است که تحت عنوان معادله آوایی - معنایی (فونوسمانتیک) در زبان‌شناسی مطرح می‌شود که متغیرهای فوننتیک، هجایی و آوایی با متغیرهای سمانتیک و معنایی همراه و همپاست و از آن با عنوان موسیقی باطنی و نغمه درونی نیز یاد می‌کنند و مانند آینه‌ای است که معنا در آن تجلی می‌یابد).

می‌توان گفت با توجه به چنین معنایی از موسیقای واژگان قرآن و پرداختن به طور مستقل به کلمات قرآن؛ در چنین پژوهشی از نوعی نوآوری مواجه می‌شویم و تاکنون کمتر کسی بدین شیوه در موسیقای قرآن و تأثیر آن در معنا بخشی واژگان پرداخته است.

بیش‌ترین منابعی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته عبارت‌اند از الحضان ابن جنّی؛ قیس من الاعجاز، الحمصی؛ الصوت اللغوی فی القرآن، محمد حسین علی الصغیر؛ قاموس القرآن، احمد مختار عمر؛ الظاهرة الحماليه فی القرآن، نقریر حمدان؛ اسلوب تأکید با حروف در زبان عربی با شواهد قرآنی، جلال مرّامی؛ نقد و بررسی جلوه‌های ادبی و موسیقایی

جزء ۳۰ قرآن، ام‌البین خالقیان و مقالاتی مانند: «جستاری در نظم آهنگ قرآن کریم»، ابوالفضل خوش‌منش؛ «فضای موسیقایی آیات قرآن» مهدی شریعتی؛ «جلوه‌هایی از اعجاز ادبی قرآن کریم»، ولی‌الله نقی پورفر... که همه در لابه‌لای مطالبشان به موسیقا به طور عام پرداخته‌اند.

ولی در این مقاله برآنیم تا به طور خاص به موسیقای الفاظ قرآن و تأثیر آن در معنا پردازیم تا ثابت کنیم که موسیقای الفاظ قرآن دلالت‌های خاصی دارد و لفظ با نظام صوتی و موسیقی خود کاشف از اسرار و معانی گوناگون است و بین الفاظ قرآن از جهت صوت و آهنگ و زیبایی، با مفهوم و معنای واژه هماهنگی و تلاؤم و تناسب وجود دارد. در این جستار به روش و منهج استقرایی و در پی پاسخ به سؤالات زیر هستیم.

۱. آیا صداهای کوتاه و بلند (مد) واژگان قرآن در افاده‌بخشی معنایی خاص مؤثر است؟

۲. آیا زیادت و تکرار حرفی دلالت خاصی در معنا و مدلول خود دارد؟

۳. آیا ادغام و ابدال موجب افاده‌بخشی معنایی خاص می‌شود؟

۴. آیا نوع حروف یک کلمه و مخارج و صفات آن در معنا تأثیر می‌گذارد؟

۵. آیا حذف حرفی از کلمه، در معنا مؤثر است؟

رابط لفظ و معنا و تأثیر موسیقی بر معنا از قرون اولیه مورد توجه بوده است؛ ولی نه با این عنوان و در کتب مستقلی بلکه با عنوان‌هایی همچون فصاحت، سلاست، طلاوت، جزالت و حسن رصیف؛ و در لابه‌لای کتب لغوی، صرفی، نحوی، بلاغی و تفسیری و... کما این که خلیل بن احمد فراهیدی دانشمند قدیم زبان و ادب کتاب العین را بر اساس نظام صوتی نوشته و بنیان‌گذار این مباحث در عرصه لغت گشت.

از نخستین سده تاریخ اسلام متکلمانی همچون ابو عبیده معمر بن المثنی در کتاب مجاز القرآن، فراء یحیی بن ابو زکریا دیلمی در کتاب معانی القرآن، ابن قتیبه ابو محمد عبدالله در کتاب تأویل مشکل القرآن، اشاراتی به موسیقی الفاظ قرآن و نظم و وزن و اثر شگرفش در ژرفای دل‌ها؛ در لابه‌لای مباحث اعجاز بیانی و بلاغی قرآن داشته‌اند.

در سده سوم می‌توان از جاحظ، نظام، واصل بن عطا، و... و در سده چهارم از رمانی و قاضی عبدالجبار، باقلانی اشعری، طبری مفسر، خطابی محدث، ابو هلال عسگری

ادیب، سید رضی شیعه و... نام برد که به گسترش بحث‌های ادبی و نظم و سازواری لفظی و معنایی قرآن پرداختند لیکن در این میان، ابو هلال عسگری به دلیل این که اولین ادیبی است که با آمیختن مباحث نقد و بلاغت، ملاک‌ها و معیارهایی برای سنجش سخن ارائه می‌دهد مورد توجه ویژه‌ای است. او فضای آهنگین الفاظ را برترین برانگیزاننده احساس آدمی و در شرایطی سبب تأثیرگذاری بر روان مخاطب برشمرده است.

سده پنجم افرادی همچون ابن سنان خفاجی و عبدالقاهر گرگانی در نظم قرآن، افزون بر بیان زیبایی‌های لفظی از رسانیدن بار معنایی و ظرافت معنایی سخن به میان آورده‌اند. گرگانی اوج اعجاز بیانی را در نظم شگفت‌انگیز لفظ و معنا یافت و از دیدگاه عبدالقاهر نظم سخن، طیفی از مایه‌های لفظی و معنایی را در بر می‌گیرد. این سیر تکاملی هم چنان ادامه داشت از زمخشری و قاضی عیاض تا ابن اثیر و از وی تا طیبی و یحیی علوی و از آنها تا زرکشی و سیوطی.

اگرچه از قرن هفتم به بعد این روند رو به افول و انحطاط گذاشت. لیکن در قرن‌های اخیر - قرن ۱۳ و ۱۴ هجری - توجه به مباحث لفظ و معنا، و تأثیر موسیقی و صوت بر معنا بیش‌تر شد. عالمانی همچون سید جمال، عبده، رافعی، سید قطب، دکتر فرید، بکری، شیخ امین، سید محمود طالقانی و مقصود فراست‌خواه، احمد مختار عمر، محمد حسین علی الصغیر، محمد حسن الحمصی، نذیر حمدان و... به رابطه لفظ و معنا و تأثیر موسیقا در معنا پرداختند.

دکتر فرید تحقیقاتی درباره رابطه بین حروف و مفاهیم به نحو عام - و نه صرفاً در قرآن - داشته است. سید قطب در فی ظلال القرآن، التصوير الفنی فی القرآن الکریم و النقد الادبی اصوله و مناهجه در ضمن مباحث تفسیری و ادبی به موسیقای کلمات و آهنگ قرآن و تصاویر قرآنی پرداخته و معتقد است رابطه لفظ با معنا حد کمال و نمایش قرآنی است و تخییل و تجسیم دو قانون بارز تصویر قرآنی است که الوان و درجات گوناگونی دارد.

مصطفی محمود نیز در این زمینه بر این باور است که تمام نقش‌های قرآنی با این

موسیقی الفاظ قرآن و اثر آن بر معنابخشی واژگان / ۳۱

برخوردهای سریع و سایه‌های محکم و الفاظی که رنگ و صوت و تصویر رسم شده‌اند و موسیقایی کلمه به طور طبیعی بر هر فرد تأثیر می‌گذارد چه معنای آن را بداند یا نداند. سید محمود طالقانی نیز در این باب چنین می‌نویسد:

آهنگی که از وقف، حرکت، وصل، فصل، مد، قصر، کوتاهی و بلندی جملات، ادغام، ارسال، اخفاء، اضمار و مانند این‌ها بر می‌آید و صدای حروفی که در وسط و یا در آخر کلمات و آیات منعکس می‌شود، انطباق خاصی با معانی و مقاصد دارد.

از این رو با نگاهی گذرا به تاریخچه موسیقی و رابطه لفظ با معنا می‌توان دریافت که از قرون اولیه تا کنون رابطه لفظ و معنا و تأثیر موسیقا در معنا مورد توجه بوده است، ولی در تاریخ، فراز و نشیب‌هایی را طی کرده، در دوران کنونی شاهد شکوفایی این قسم از اعجاز بیانی هستیم.

در قرون جدید به این مباحث به طور عام، یعنی در لابه‌لای کتاب‌ها. به همراه مباحثی همچون موسیقی فواصل، تصویرنمایی کلمات و جملات و آیات و حتی سوره قرآنی، انواع اعجاز قرآن، بیان زیبایی‌های قرآن و حتی طی مباحث زبان‌شناسی و غیره پرداخته شده است.

موسیقی مرز ندارد

در نظرگاه صادق الرافعی موسیقی صوت و کلمه به طور طبیعی بر هر فرد اثر می‌گذارد، چه معنای آن را بداند یا نداند (۱۹۷۳، ۲۱۷).

موسیقی و صوت کلمه فرا مرزی است و هر کس چه آشنا به معنای کلمه باشد و چه نباشد، از موسیقی کلام تأثیر می‌پذیرد و شدت و کوبندگی یا نرمی و آرامش بخشی آن را درمی‌یابد. آیات قرآن هر مخاطبی را از هر زبانی تحت تأثیر کلام خویش قرار می‌دهد اگرچه مخاطب آیات را نداند و چه بسیار رخ داده، که بسیاری از این دریچه جذب قرآن شده و به آن ایمان آورده‌اند. (کریمی جهرمی، ۱۳۶۰)

موسیقایی قرآن را می‌توان در سه قسمت موسیقی کلمات، آیات و سوره‌ها پی‌گرفت که در این جستار فقط به موسیقی کلمات می‌پردازیم.

موسیقی کلمات

موسیقای کلمه یا به واسطه حرکات و مد و یا به واسطه نوع صفات و مخارج حروف یا به واسطه زیادت و حذف حرفی تغییر می‌یابد که این تغییر موسیقای کلمه بر معنا تأثیر می‌گذارد و موجب افاده‌بخشی معنایی خاص می‌شود. ابتدا به رابطه حرکات و مدها بر معنای کلمه می‌پردازیم.

۱. نقش حرکات و مد در معنای کلمه

مراد ما از «حرکات» صداهاى کوتاه و سکون و از «مد» هر گونه کششى، چه به صورت طبیعى چه مد لازم و متصل و... است.

الف) نقش حرکات در معنا

لغت‌شناسان به تأثیر حرکات در تغییر معنا پرداخته و صوت حاصل از حرکات را مؤثر در معنا می‌دانند.

این تأثیر معنایی، حتّی در تغییر حرکت عین الفعل در اسم فاعل و اسم مفعول غیر ثلاثی مجرد وجود دارد. موسیقای این گونه کلمات با تغییر حرکت متفاوت شده و این تفاوت در موسیقا، منجر به تغییر معنا و تفاوت در دلالت گردیده است. (غوض حیدر، ۱۹۹۹: ۳۲). مثال‌های زیر حاکی از این موارد است.

المطلّع با «فتح» لام یعنی طلوع که حدّثی است و با «کسر» لام به معنای موضع و مکان طلوع است.

الصّبر با «سکون» باء ضد معنای جزع و با کسر «باء» به معنای دوای تلخ است.

أسد با فتح «همزه» مفرد و به معنای شیر است ولی با «ضم» همزه و سکون «سین» جمع و به معنای شیران است.

مِفْتَح با «کسر» میم به معنای کلید و ابزار گشودن و با «فتح» میم به محل فتح و گشایش دلالت می‌کند. این گونه کلمات بسیارند.

اگر فتحه عین «فُعَله» به معنای مفعول به سکون تبدیل شود، افزون بر تغییر معنا، مبالغه و فزونی معنا نیز در آن محقق می‌شود، مانند: رجلٌ ضُحُکه یعنی شخصی که بسیار می‌خندد. (مرامی، ۱۳۷۸: ۶۹).

در نظرگاه ابن جَنِّي مصادری که بر وزن فَعْلان هستند به دلیل توالی حرکات و موسیقای خاص خود بیانگر اضطراب و حرکت و جریان و پی در پی بودن می‌باشند مانند: جریان، غلیان، سریان، نقران و... ولی مصادری که بر وزن فَعَلی هستند چون این مصادر سریع بیان می‌شوند و دارای آهنگ و موسیقی سریع هستند، لذا معنای سرعت و شتاب را می‌دهند مانند: البشکی، الجمزی، الولقی و... (۱۹۵۵: ۱۵۲)

دو واژه «يَبْدَأُ» و «يُبْدِي» در آیات ﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...﴾ (یونس: ۴) و ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِيُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...﴾ (عنکبوت: ۱۹) بر خلقت دلالت می‌کنند.

برخی گفته‌اند «يَبْدَأُ» در آیه مورد نظر به آفرینش و خلقت ابتدایی و «يُبْدِي» بر اعاده و تکرار آفرینش دلالت می‌کند و برای این بیان خود نیز دلایلی آورده‌اند. (نک. عبدالفتاح خالدی، ۱۴۲۱: ص ۲۸۳-۲۸۲)

شاید بتوان در تأیید مطالب آنان گفت اختلاف معنای این دو کلمه به واسطه اختلاف حرکات نیز قابل توجیه است زیرا «يَبْدَأُ» دارای دو فتحه است و «يُبْدِي» به جای دو فتحه، ضمه و کسره دارد، لذا می‌توان گفت «يَبْدَأُ» به خاطر حرکات سبک تر خود بر خلق ابتدایی دلالت می‌کند.

و «يُبْدِي» که از همان ریشه و ربا عی است در مقایسه با «يَبْدَأُ» به خاطر داشتن حرکات به تکرار و کثرت آفرینش و خلقت پی در پی مخلوقات دلالت می‌کند. (پس می‌توان گفت اختلاف حرکات این دو کلی منجر به تغییر موسیقا و در نتیجه تغییر معنای آن دو شده است.)

ب) نقش مد در معنا

زبان عربی از صدهای بلند و مد استفاده‌های زیادی در گونه‌گونی صیغه‌های و زیادی معانی برده است. از جمله مدی که در ضمه عین الفعل مضارع ایجاد می‌شود و فعل مضارع را به اسم تبدیل می‌کند. مانند: «يَتَّبِعُ» و «يَخْمُرُ» که به «يَنْبِوعُ» و «يَحْمُورُ» که اسم هستند تغییر پیدا کرده‌اند. (زبیدی ۱۳۹۰: ج ۸، ۳۸۸).

ابن جَنِّي در فصلی به موضوع «مَطَّلَ الحَرَكَاتُ» پرداخته و تأثیر مد کلمات در معنا را

چنین بیان می‌کند: دو وزن «فُعَال» و «فَعِيل» صفت مشبیه هستند ولی فعال نسبت به فَعِيل از قوت بیش تری برخوردار است و فزونی صفت را بیان می‌کند، مانند: عریض و عُراض، کریم و کُرام سرّ فزونی معنای فعال نسبت به فَعِيل در الف مدی است که تغییر مد یک کلمه - تبدیل ای به ا - موسیقی کلام را تغییر داده و منجر به تغییر معنا گردیده است. (ابن جنی ۱۹۵۵: ج، ۳، ۱۷۰ و ۲۷۱).

«الْإِثْم» و «الْأَثَام» هر دو مصدر هستند که در قرآن به کار رفته‌اند. «اِثْم» در آیات متعددی از جمله ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ يَوْمَئِذٍ فلا إِثْمَ عَلَيْهِ و من تَأَخَّرَ فلا إِثْمَ عَلَيْهِ...﴾ (بقره: ۲۰۳) و «اِثَام» در آیه ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلِقْ أَثَامًا﴾ (فرقان: ۶۸). ولی «اِثْم» به معنای سخن و عملی است که خدا آن را حرام کرده است و انجام آن موجب عقاب الهی می‌شود؛ اِثَام «اِثَام» بیانگر گناه مضا عفی است که موجب تشدید عذاب و عقاب می‌شود و بر گناهان کبیره مثل زنا، قتل و... اطلاق می‌گردد. این زیادت و مضاعف شدن معنا در «اِثَام» می‌تواند ناشی از تغییر حرکت و مدّ باشد (خالدی ۱۴۲۱: ۳۰۳ تا ۳۰۰).

اختلاف دو کلمه «بریء» در آیه ۴۱ سوره یونس و «برآء» در آیه ۲۶ سوره زخرف نیز با تغییر مدّ توجیه پذیر است. (همان: ۲۹۳ تا ۲۹۱).

کلمه «یسومون» در آیه ﴿وَ إِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سِوَاءَ الْعَذَابِ...﴾ (بقره: ۴۹) به دلیل داشتن دو مدّ و زمان بر بودن ادای این کلمه، بر پیوستگی دوام عذاب بر سر بنی اسرائیل دلالت می‌کند. (خوش منش، س هفتم، ش ۲۰، ۵۲)

کلمه «کافّه» در آیه مبارکه ﴿و ما ارسلناک الا کافّةً للناس بشیراً و نذیراً و لکن اکثر الناس لا یعلمون﴾ (سبأ: ۳۴) مدّ لازم دارد. این مدّ با موسیقای خاص خود، امتداد رسالت حضرت محمد ﷺ را در تمامی عالم می‌رساند (این برداشت بر اساس ترکیبی است که کافّه برای «الناس» حال واقع شود. نک. ملایینی، ۱۴۲۵: ۴۶۸). همان طور که حضرت رسول ﷺ فرمودند. و ارسلت الی الناس. به همین دلیل است که در قرآن کریم اگر چه امکان آمدن جمیعاً به جای کافه بوده ولی از لفظ استفاده نشده است (حمصی ۱۴۱۰: ۶۷).

همین طور راست مدّ کلمه «دائّه» در آیه ۶ از سوره هود که بر عمومیت دلالت می‌کند (صغیر ۱۴۲۰: ۱۷۸-۱۷۶).

۲. نقش مخارج و صوت حروف در معنا
از آن جا که کلمه از حروف تشکیل شده است و این حروف هر کدام مخرج و صفات خاصی دارند و به کلمه آهنگ و موسیقایی خاصی می دهند، لذا حروف کلمه در افاده بخشی معنایی خاص مؤثر است.
اثر صفات و مخارج حروف در موسیقایی کلمه و افاده بخشی معنایی خاص را می توان از ابعاد مختلفی بررسی کرد:

الف) حروف و القاء معنایی خاص

علما و محققان به نقش یک حرف در القا و رساندن معنایی خاص، در میان بسیاری از کلمات، چنین اشاره کرده اند.

اکثر کلماتی که حرف «راء» دارند به خاطر صفت تکریر بر مفهوم حرکت و تکرار دلالت می کنند، مانند، مرجع، رجف، رجم، رشح، رشد، ر عش، ر عف، مَرَّ، خَرَّ، قَرَّ و...
اکثر کلماتی که حرف «سین» و «صاد» در آنها به کار رفته، به خاطر صفت صغیر، دارای مفهوم سر و صدا هستند، مانند: صات، صفر، سهل، صاح، صفق و... (خوش منش، س هفتم، ش ۲۵، ۴۸)

اکثر کلماتی که در آنها حرف «شین» به کار رفته است به خاطر صفت نفثی، بر پراکندگی و انتشار دلالت می کنند. مانند: حشر، نشر و شرّ و...
افعالی که با «ن» و «ف» آغاز می شوند معنای گذشتن و تمام شدن را می دهند، مانند: نقد، نقد، نفق و...

اکثر کلماتی که در آنها «فاء» با حروف «دال» تاء، طاء، راء، لام و نون، ترکیب شده اند معنای سستی و ضعف دارند. مانند: دالف، تالف، فتور، طعل، مفرد، متفرقه و... (ابن جنّی ۱۳۷۴: ج ۲، ۱۶۲ و ۱۶۷).

اکثر کلماتی که در آنها «ص» به کار رفته بر حالت نفسی سختی دلالت می کند؛ مانند ضجر، ضنک، ضیق، ضلّ، ضیفری و...

کلماتی که در آنها «ح» به کار رفته است غالباً بر حالت نفسانی عمیق دلالت می کنند؛ خواه راحتی و آرامش عمیق باشد مانند: رحمان و رحیم در ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾

که گویا مهربانی و عطوفت و مودت را فریاد می‌زند و آرامشی عمیق را القا می‌کند؛ خواه اندوه عمیق باشد؛ حسرت و حسد، حزن و... (صغیر ۱۴۲۰: ۱۷۷-۱۷۶).

کلماتی که در آنها «لام» به کار رفته غالباً بر مقولهٔ تکلم و خوردن و نیز نام‌های مختلف زبان دلالت می‌کنند؛ مانند: لسن، لفظ، لهج، کلم، قال، اکل، بلع، لقم، یلهت و... صدای حرف «زاء» حکایت‌گر صوت موجودات زنده است؛ مانند: زمزمه، زوزه، زجل، زار، زفر و... .

اکثر کلماتی که «ق» در آنها به کار رفته، القاکنندهٔ مفهوم شدت و خشونت هستند، مانند: قتل، قدر، قذف، قمع، قلع، عقر، فلق، قص، قصم، قشر و... (خوش‌منش، سال ۷، ش ۲۱، ۴۷-۴۵).

ب) هماهنگی الفاظ با صداها

بر اساس قانون «محاکات» حروف و اصوات آنها حکایت از مظاهر طبیعی و صداهای خارجی می‌کنند و موسیقای کلمه تداعی‌کننده صدای مدلول و معنایش است. این جتنی در کتابی تحت عنوان اساس الالفاظ اشباه المعانی به رابطهٔ مزبور پرداخته است.

اهل لغت و ادب با آوردن مثال‌هایی از جمله فرق بین «صر» و «صرصر»، «قصم» و «فصم»، «خضم» و «قصم»، «قَدَّ» و «قَطَّ» و... به این بحث پرداخته‌اند.^۱ در قرآن کریم، کلمه، خَرَّ، در آیه ﴿وَمَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ﴾ پنداری صدای طبیعت برابری می‌کند و اصوات طبیعی را تداعی می‌کند. این لفظ با صیغه‌های مختلف، بر سقوط و افتادن دلالت می‌کند که این سقوط با صدا همراه است و آن صدا،

۱. ابن جنی ۱۳۷۴: ج ۲، ۱۵۲ و ۱۵۸ و ۱۶۱؛ صغیر ۱۴۲۳: ۱۸۶ و ۱۸۸؛ عبده الراجعی، [بی‌تا]: ۶۷. خلیل می‌گوید به صدای «جنوب» به دلیل استطاله و استمرار صوت «صز» و به صدای «باز» به دلیل تقطیع صوت آن، «صرصر» گفته شده است. قصم و فصم هر دو به معنای شکستن هستند ولی قصم به دلیل حرف «ق» که انفجاری است بر شکستن با صدا و آشکار، که با موسیقای کلمه هماهنگ است دلالت می‌کند و فصم بر شکستن بی‌صدا و غیرآشکار، خضم و قصم به معنای خوردن هستند ولی قصم به دلیل داشتن حرف انفجاری «ق» بر خوردن چیزهای سخت که با سر و صدا همراه است دلالت می‌کند ولی خضم به معنای خوردن چیزهای نرم و آبدار است. قَدَّ و قَطَّ هر دو معنای بریدن را می‌دهد ولی قَطَّ به دلیل کوتاه‌تر بودن صوت «ط» بر پاره کردن از عرض که با سرعت بیشتری انجام می‌گیرد دلالت می‌کند ولی قَدَّ بر پاره کردن از طول.

همان «خریر» یعنی صدای آب یا باد یا هر دو آنهاست و لذا راغب در معنای «خَرَّ» گفته است: «سقط سقوط یسمع مند خریر» و خریر را صدای آب و باد می‌داند و یا صدای چیزی غیر از اینها که از بلندی بیفتد. (الصغیر، ۱۴۲۳: ۱۸۶ - ۱۸۵؛ حناوی، ۱۳۶۵: ۱۸۵؛ و قوله تعالی: ﴿حَرَّوْا سُجْدًا﴾ (سجده: ۱۵)؟، فاستعمال خَرَّ تنبیه علی اجتماع امرین: السقوط و حصول الصوت منهم، بالتسبیح، و قوله من بعده ﴿وَسَبِّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾ فتنبیه أن ذلك الخریرکان تسبیحاً بحمدالله لا شیء آخر.

باید گفت «خَرَّ» از آن جهت که یک مقطعی است بر سقوط یک دفعه‌ای سریع و به یک باره دلالت می‌کند که هرگز واژه سقط این معنا را افاده نمی‌کند.

حروف «را» و «ها» در آیه ﴿أَمْ مِنْ أَسَسٍ بَنِيَانِهِ عَلَى شِفَا جُرْفٍ﴾ «ها» فانهارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ (توبه: ۱۰۹) صدای فروریختن بنای منافقان (مسجد فرار) را در آتش جهنم به گوش می‌رساند و این صدا را در ذهن ما تداعی می‌کند. کلمه «دلهره» و عبارت «دلم هژی ریخت» در فارسی نیز تداعی‌کننده صدای فروریختن باشد زیرا «هره» اسم صوت در مقام فرو ریختن از جایی است. (نک. لغت‌نامه دهخدا)

دو کلمه «يُدْعُونَ» و «دَعَاءً» در آیه ﴿يَوْمَ يُدْعُونَ الی نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاءً﴾ با آهنگ و موسیقایی خود که یک مقطعی است - دَعَّ - موجه صوتی غیرارادی مانند صوت عین مشدد ساکن آع - می‌شود که صدای حاصل از پرتاب یک باره و یک دفعه‌ای چیزی به پشت سر را تداعی می‌کند. (سید قطب، ۱۴۱۰: ۴۲).

در آیه شریفه ﴿وَفِي ذَلِكَ فَلِيتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ (مطففین: ۲۶) حالت نفس نفس زدن، در این آیه کاملاً واضح و در ذهن تداعی می‌شود و موسیقی کلمه تداعی‌کننده صدای مدلول و معنایش است.

ج) هماهنگی ترتیب حروف با ترتیب وقایع خارجی

گاهی آهنگ و صوت کلمه با حادثه‌ای که رخ می‌دهد به ترتیب برابری می‌کند، یعنی حرف اول، ابتدای واقعه را و حرف دوم، وسط واقعه و حرف سوم، آخر واقعه را نمایان می‌سازد و صوت و آهنگ حروف، ما را به سمت معنای مورد نظر می‌رساند که به بررسی چند مورد می‌پردازیم.

شَدَّ: در عبارت «شَدَّ الحبل»، «شین» اول آمده به خاطر داشتن صفت تنشی و صوتی که شبیه صدایی است که در موقع بستن طناب قبل از محکم کردن آن شنیده می‌شود و «دال» مشدّد که از حروف انفجاری و دارای شدت و جهر است و قوی‌تر از شین است، بعد از شین برای بیان محکم شدن طناب آمده است.

«جَرَّ»: در عبارت «جَرَّ الشی»، حرف «جیم» که دارای شدت و قوت است اول آمده؛ زیرا ابتدای فعل کشیدن با سختی و شدت است و سپس حرف «را» آمده که دارای صفت تکریر است. زیرا چیزی که کشیده می‌شود دائماً در حال لغزش و حرکت و اضطراب است. (ابن جنّی ۱۳۷۴: ج ۲، ۱۶۴-۱۶۲).

از این رو موسیقای حاصل از صفات حروف و حتی ترتیب آنها در تداعی معنا مؤثراند. کلماتی مثل، «بحث»، «صدّ» و باب استفعال و... نیز از این مقوله باشند. (همان؛ ج ۲، ۱۵۳).

د) نقش حروف در معنا (اشتقاق اکبر):

هر حرفی دارای صوتی است و صوت آن معنای خاصی را می‌رساند، پس در کلماتی که در دو حرف مشترک و در یک حرف اختلاف دارند، از آن‌جا که در دو حرف مشترک‌اند، دارای یک معنای مشترک هستند و از آن‌جا که در یک حرف اختلاف دارند و موسیقای دو کلمه متفاوت می‌شود، هر کدام معنای خاصی را افاده می‌کنند.

لغویون برای این گونه موارد مثال‌های گوناگونی آورده‌اند؛ از جمله: اختلاف سعد و سعد، وسیله و وسیله، فرح و نرح، خمس و حبس، قتر و قطر و قدر و... (نک. ابن جنّی ۱۳۷۴: ج ۲، ۱۶۰-۱۶۲).

دو کلمه، «هَزَّ» و «أَزَّ» در دو حرف مشترک و در یک حرف با هم اختلاف دارند. لذا هر دو معنای لغزاندن و اضطراب و لغزش، را می‌رسانند، ولیکن «همزه» به دلیل داشتن نبرت» از «هاء» قوی‌تر است و شدت تحریک و لغزاندن را می‌سازند، به همین دلیل خداوند در آیه ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا﴾ (مریم: ۸۳) نفرمود: «تَهَزُّهُمْ هَزًّا»، تا شدت تحریک کردن شیطان را برساند. (همان؛ ج ۲، ۱۴۶).

دو کلمه «نَضَح» و «نَضَخ» نیز در معنای جوشش آب از جایی مشترک‌اند ولی از

آن جا که «حاء» از «حاء» قوی تر است، نضح به معنای خروج آب خفیف و کم است و نضح به معنای جوشش آبی است که قوت و قدرت دارد. لذا خداوند در آیه ﴿فیهما عینان نضاختان﴾ (الرحمن: ۶۶).

بفرمود «نَضَّاحَتَان» تا بر شدت جوشش آب و فراوانی آن دلالت کند.

این مطالب تأییدکننده قاعده «قوة اللفظ تدلّ علی قوة المعنی» است.

دو کلمه «رجز» و «رجس» در معنای اضطراب مشترک اند ولی از آن جا که «زاء» صغیر بیش تری دارد و نیز دارای صفت جهر است، در قرآن «رجز» بر عذاب اضطراب آور و شدید الهی دلالت می کند مانند آیات ۱۳۴ و ۱۳۵ سوره مبارکه اعراف ولی «رجس» به دلیل این که «سین» از صغیر کم تری برخوردار است و نیز دارای صفت ضعیف همس است، علاوه بر معنای عذاب و انزال آن بر کثیفی، ناپاکی، مرض قلب و غیره نیز دلالت می کند؛ مانند: ﴿أَنتَ مَ یَرِیدُ اللّهُ لِنُدْهِبَ عَنْکَ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَ کَ تَطْهِیرًا﴾ (احزاب: ۳۳؛ و نیز نک. الصغیر، ۱۴۲۰: ۱۸۱-۱۷۹).

ابن جنّی این مباحث را در باب خاصّی تحت عنوان «بابُ فی تصاقب الالفاظ لتصاقب المعنی» آورده و به نزدیکی دو لفظ در مخرج با نزدیکی معنای آن دو و به تأثیر صوت کلمه در معنا پرداخته است. وی دامنه مباحث را به آن جا می کشاند که حتّی کلماتی که در دو حرف متقابل یا در سه حرف متقابل قریب المخرج و به هم نزدیک اند، معنای نزدیک به هم و مشابه دارند. برای مثال دو کلمه جلف و جرم که در یک حرف مشترک و در دو حرف هم مخرج هستند معنای مشترک کردن دارند، منتها «جلف» کردن پوست را می رساند و «جرم» معنای قطع کردن و کندن را می رساند و این نزدیکی در معنا به جهت هم مخرج بودن عین الفعل ها و لام الفعل های دو کلمه است (ابن جنّی ۱۳۷۴: ج ۲، ۱۴۵-۱۵۲).

از مطالب پیش گفته به تأثیر حروف در معنا پی می بریم.

ابن جنّی به کسانی که چنین ارتباط و رابطه ای را بین لفظ و معنا درک نمی کنند، چنین پاسخ می دهد. یا شما به این موارد توجه نکرده اید و از آن غافل بوده اید یا این که با اصول و قواعد لغوی آشنا نیستید و اسباب و وصول به این موارد را ندارید. (همان: ج ۲، ۱۶۴).

هـ) قرب و بعد شدید مخارج

قرب و بعد شدید مخارج در معنا مؤثر است مثال‌های زیر گویای این مطلب‌اند.
 کلمه «اشتدّت» در آیه ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ...﴾ (ابراهیم: ۱) پنداری به دلیل تکرار پی در پی حروف انفجاری و قوی و شدید «ت، د، د، ت» که متجانس و هم‌مخرج هستند، موجب سختی تلفظ و شدت معنا شده است و بر شدت و قوت وزش باد بر خاکستر دلالت می‌کند.

کلمه «اعهد» در آیه ﴿الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ (یس: ۶۰)، دارای نوعی درشتی و قوت در بیان است، زیرا حروف «همزه»، «عین» و «ه‌اء» قریب‌المخرج و حلقی هستند و هرگاه در کلمه‌ای چند حرف قریب‌المخرج این چنین پی در پی قرار گیرد، موسیقی سنگینی را پدید می‌آورد که این موسیقی سخت و شدید، خود نشان‌دهنده بزرگی عهد و پیمانی است که خداوند از انسان‌ها گرفته است. (سبا: ۱۰)، کلمه «أوبی» در آیه ﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾ (سبا: ۱۰)، بر شدت عمل و کار دلالت می‌کند. زیرا مخرج «همزه» اقصی‌الحلق و از قوی‌ترین حروف حلقی است. ولی مخرج «واو» که از حروف شفوی است لب‌ها می‌باشد. لذا در این جا بین مخرج دو حرف بُعد شدید وجود دارد که بر خارق‌العاده بودن مدلول لفظ دلالت می‌کند. (۱۴۲۳: ۱۸۹).

بنابراین، در آیه مورد نظر که به کوه‌ها امر شده همراه پرندگان با او در تسبیح حق هم‌آواز شوند، خارق‌العاده بودن هم‌آواز شدن کوه که جماد است را بیان می‌کند و هیچ کلمه دیگری این زیبایی و رسایی را در معنا ندارد.

کلمه «قمطیر» در آیه ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوَسًا قَمَطِيرًا﴾ (انسان: ۱۰)، به معنای سخت و شدید است که این کلمه با موسیقایی خاص خود و بعد مخارج «ق» و «م» و سنگینی حرف «طاء» در تلفظ، خوف و ترس و اضطراب را در انسان ایجاد می‌کند و بر سنگینی آن روز بسیار سخت - قیامت - اشاره دارد. (نک. عمر، ۱۴۱۸: ۱۴۱۵: ۱۴۳).

شاید بتوان گفت که تنها سنگینی و صفت حرف «طاء» بر این معنا دلالت نمی‌کند؛ زیرا در این صورت می‌باید حرف «طاء» در هر کلمه‌ای چنین معنایی را برساند. پس باید گفت موسیقایی کلی کلمه؛ یعنی بُعد مخارج حروف «ق» و «م» و سنگینی حرف

«طاء» و تکرار حرف «راء» و مدّ آخر کلمه همه و همه به کلمه یک نظام صوتی و موسیقی خاصی داده است که معنای شدت و سختی آن روز را در ذهن انسان‌ها به تصویر می‌کشد.

و) لفظ غریب، معنای غریب

این هماهنگی لفظ با معنا تا آن جا گسترش پیدا کرده است که گفته شده هر کلمه غریب در قرآن بهترین لفظ برای معنای مورد نظر است و مناسب ترین برای مدلول معنایی آن است.

در مورد کلمه «ضیزی» در آیه ﴿تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى﴾ (نجم: ۲۲)، گفته شده غرابت لفظ بیش ترین همخوانی را با غرابت تقسیمی دارد: خداوند آن را قبیح شمرده است زیرا مشرکان بت‌های لات، عزّی و منات را دختران خدا می‌دانستند در حالی که دختران را نیک دانسته و زنده به گور می‌کردند. این واژه، کلمه غریبی است که در قرآن منحصر به فرد است و با معنای غریب کلمه و تقسیم ظالمانه مشرکین کاملاً مناسب است (نک. عمر ۱۴۱۸: ج ۳، ۱۴۳).

خداوند در آیه ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَوْنَا لَنْ نُكْرِمَ يَوْسُفَ وَهَارُونَ بَلْ كُنَّا بِآيَاتِهِمْ كَاذِبِينَ﴾ (یوسف: ۸۵)، می‌خواهد حالت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ و تأسف او بر فرزندش یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را بیان کند. چون این حالت برای سایر پسرانش که جایگاه یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را درک نمی‌کردند، بسیار غریب بود؛ از کلمات غریب «حرضاً» و «(لا) تفتؤا» و نیز از غریب ترین و کم استعمال ترین لفظ قسم - تالله - برای بیان این تعبیر استفاده می‌کند. (مسلم، ۱۴۲۶: ۱۳۶-۱۳۷).

۳. نقش زیادت حرف در معنا

اضافه کردن حرفی به کلمه، در موسیقایی کلمه موجب تغییر می‌شود، که این تغییر در موسیقایی کلمه، منجر به تغییر در معنای آن می‌گردد. بحث زیادت حرف یا حروف به سه شکل: افزودن، تکرار، افزودن و تکرار هر دو با هم، قابل طرح است.

الف) افزودن

افزودن حرف یا مصوت در ساختمان اسم، فعل و حرف منجر به تغییر موسیقایی کلام

و در نتیجه تغییر معنا می‌شود. (حیدر، ۱۴۲۳: ۳۰؛ اذا أُضِيفَ الى كلمة صوت أو حُدِفَ منها صوت فَأَنَّ ذلك يُؤدِّي الى تغيير في معناها؟ لهذا التعبير الصوتي...)

ابواب ثلاثی مزید و رباعی از ابوابی هستند که به دلیل زیادت حرف یا حروف در آنها، معنایی زیاده بر معنای اصلی را می‌رسانند. این معنای اضافی می‌تواند طلب، مشارکت، تظاهر، تعدیه، تکلف، تدریج، صیرورت، مطاوعه، میان کثرت، تأکید و شدت و... باشد.

بنابراین یکی از معناهایی که زیادت مبانی آن را می‌رساند، تأکید و مبالغه در معنا است، اما هر زیادتی این معنا را نمی‌رساند، بلکه در صورتی که هر دو فعل برای رساندن یک معنا و از یک ماده باشند چنین معنایی را افاده می‌کند. مانند فاعم در مقاسیما نعم. (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۰۲)، این معنا در ابواب مفاعله، افتعال و افعال و استفعال و تفعّل و برخی ابواب غیر مشهور دیده شده است.

دکتر نورالدین عتر در خصوص کلمه «یخادعون» در آیه «یخادعون اللّٰه و الذین آمنوا و ما یخدعون إلاّ انفسهم» (بقره: ۹)، می‌گوید: صیغه «یخادعون» گویای مکر و خدعه زیاد و مبالغه آمیز است. دلیلی که بر این معنا می‌توان ارائه داد آن است که آنان در مکر خود از علم و نظارت خداوند غافل مانده‌اند. (۱۹۸۸: ۲۷۸).

آیه «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت» (بقره: ۲۸۶)، بیانگر آن است که کسب حسنه و نیکی نسبت به کسب بدی و سیئه امری آسان است. قوت انجام سیئه نسبت به حسنه در قیاس با اجزای آن - که فعل سیئه یعنی اکتسب با حروف بیش تری آمده - دانسته می‌شود. (سعید نعیمی، ۱۹۸۰: ۱۵).

آیه «اقتربت الساعة» (قمر: ۲۸۶)، تأکیدی بر نزدیک و حتمی بودن قیامت است؛ لذا از کلمه «قرب» استفاده نشده است.

کلمه «استمسک» در آیه «فقد استمسک بالعروة الوثقی» (بقره: ۲۵۶)، به دلیل زیادت المبانی بیانگر تلاش زیاد و مبالغه در حفظ و نگهداری است؛ لذا «امسک» که صرفاً به معنای حفظ چیزی است نیامده است. (حمصی، ۱۴۲۳: ۴۲).

بنابراین هر دو کلمه به ظاهر مترادف از آن جا که موسیقایی متفاوت دارند و موسیقای هر کلمه بر معنایی خاص دلالت می‌کند. هرگز نمی‌توانند مترادف واقع شوند

پس به عدم مترادف در قرآن پی می‌بریم.

افزودن حرف در ساختمان اصلی اسم، در اسم‌های مشتق ثلاثی مزید و یا به صورت افزودن «ان» و علامت تأنیت و... به آخر اسم مشاهده می‌شود.

کلمه «مقتدر» در آیه ﴿فَأَخَذْنَا هِمَّ أَخْذًا عَزِيزًا مُّقْتَدِرًا﴾ (قمر: ۴۲)، اسم فاعل ارباب افتعال است و در مقایسه «قادر» که اسم فاعل ثلاثی مجرد است از مبالغه و قوت در معنا برخوردار است؛ زیرا مقتدر بر قدرتمندی اطلاق می‌شود که هیچ موجودی از تحت سلطه و اقتدار او خارج نیست. (مرامی ۱۳۷۸: ص ۱۴۹). پس دو واژه مترادف در قرآن نداریم. کلمه «حیوان» در آیه ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾ (عنکبوت: ۶۴)، در مقایسه با «حیاء» به علت زیادت‌المبانی، معنای تأکید و فزونی را می‌رساند و معنای حیا را در هاله‌ای از مبالغه بیان می‌دارد (جلال مرامی، ۱۳۷۸: ۱۴۹).

«تاء» مدوره‌ای که بر صفات فاعلی بر وزن فَعَلَهُ متصل می‌شود، به منظور کثرت و زیادی آن صفت در موصوف است؛ مانند: «همزه» و «لمزه» در آیه ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةٍ﴾ (همزه: ۱)، الف و تایی و «تایی» که به آخر جمع مکسر در آیه ﴿كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٍ﴾ (مرسلات: ۳۳)، ملحق شده است صرفاً به منظور تأکید است.

«الف ممدود» که به اسم و صفت متصل می‌شود برای بیان تأکید و مبالغه است، مانند آیه ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ﴾ (بقره: ۱۷۷)، که «بأساء» به دلیل داشتن مد؛ نسبت به «بأس» شدت و مبالغه بیش‌تری را می‌رساند و شدت ترس از فقر و جنگ و جوع را بیان می‌کند. در ضَرَّاء نیز همین مبالغه نهفته است. (قرشی، ۱۳۷۷: ۳۲۰؛ قمی مشهدی. النشر و وزارة ۱۳۶۶: ج ۲، ۲۲۶).

«الف» آخر کلمه «الظنوناً» در آیه ﴿وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونًا﴾ (احزاب: ۱۰)، الف اطلاق است زیرا با «ال» جمع شده است و باعث شده تا در کلمه مدّی ایجاد شود و به معنا قوت بدهد. از این‌رو، افزون بر جمع بودن این کلمه، آهنگ کلمه با زیادت حرف و مدها بر کثرت و زیادت معنا دلالت می‌کند و گویا نشان می‌دهد که آنان نسبت به خداوند گمان‌های بسیار گوناگون و فراوانی داشتند. (صغیر ۱۴۲۰: ۱۶۷).

افزودن حرف در ساختمان حروف معانی در «س» و «سوف» که از حروف تنفیس هستند، توجیه‌پذیر است. «سوف» به جهت این که نسبت به «س» از دو حرف بیش‌تری

برخوردار است. موجب مبالغه در معنا می شود و آینده دورتری را می رساند. (علوی الیمنی ۱۴۳۳: ۸۸).

ب) تکرار

تکرار حروف اصلی در ساختمان فعل و اسم و حرف منجر به تغییر موسیقایی کلمه و تغییر معنا می شود.

تکرار حروف اصلی در ساختمان فعل در ابواب مختلفی چون تفعیل و ثناعیه مضاعف (رباعی مجرد) مشاهده می گردد.

کلمه «غَلَّقَتْ» در آیه ﴿غَلَّقَتْ الْآبَابَ﴾ (یوسف: ۲۳)، با موسیقایی خود، بیانگر مبالغه و احکام آن است که درها را محکم بست، هم چنین صدای قفل کردن درها را نیز می توان از این کلمه شنید.

کلمه «کبکیوا» در آیه ﴿کبکیبوا فیها و الغاؤون﴾ (شعراء: ۶۴)، شدت و تکرار معنا را می رساند؛ زیرا «کب» به معنای واژگون افتادن است و در «کبکیوا» از آن جهت که مقطعی از کلمه «کُب» تکرار شده، معنای پی در پی افتادن آنها و گمراهان و جنود ابلیس را می رساند. (نک. صغیر ۱۴۲۰: ص ۱۶۸ - ۱۶۷)، از طرفی دیگر جرس و موسیقایی «کبکیوا» صدای وقوع فصل را حکایت می کند (سید قطب ۱۴۱۰).

کلمه «ححصص» در آیه ﴿الآن حصص الحق﴾ به دلیل تکرار مقطعی از کلام، آشکاری پی در پی حق را می رساند به طوری که پنداری تمام پرده ها یکی پس از دیگری برداشته شد. و حق آشکار و توفیق ظهور حقیقت ایمان در قلب همسر عزیز مصر حاصل گردید. (تقی پور ۱۳۸۴: ۲۸-۲۹) تکرار حرف «ص» یا صفت صغیر بر وضوح و آشکاری حق دلالت مضاعفی دارد. (صغیر ۱۴۲۰: ۱۸۱)، هم چنین تکرار «ح» آرامشی که از آشکار شدن حق پدید می آید را تداعی می کند. گویا خداوند از آن جهت از «ظَهَرَ» و «بان» استفاده نکرد تا بر شدت ظهور حق از راه کثرت قطع و بریدن دلالت کند و با آهنگ آرام و ممتد «ححصص الحق» جلوه گری تدریجی و آرام حق و آرامش بخشی آن را برساند.

کلمه «صرصر» در آیه ﴿وَأَمَّا عَادُ فَاهلكوا صریح صرصر عاتیه﴾ (حاقه: ۶)، به دلیل

تکرار مقطعی از کلمه - صر - به تکرار فعل و مضارع بودن عذاب دلالت می‌کند (محمد معرفه، ۱۴۲۱: ج ۵، ۲۲۳)، از طرفی اصطکاک دندان‌ها و لرزش زبان و صغیر «صاد» و تشدید «راء» نیز چنان رعب و وحشتی را به تصویر می‌کشد که چیزی آن را باز نمی‌دارد و گویی این باد پی در پی می‌وزد و صدا ایجاد می‌کند. (نک. سید قطب ۱۳۶۵: ج ۸، ۲۵۱).

تکرار حرف اصلی در ساختمان اسم را می‌توان در تغییر وزن فاعل و فعلیل به مواردی هم چون «فَعَّال»، «فَعُول»، «فُعَّال» و «فُعَّل» مشاهده کرد. کلمه «كُبَّاراً» در آیه ﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا﴾ (نوح: ۲۲)، با تکرار عین الفعل وزن فعلیل حاصل شده است و مبالغه معنای کبیر و به معنای بسیار بزرگ است، و نیز مانند جُمَّال و وُضَاء و... (نعیمی، ۱۹۸۰: ۲۸۵).

کلمه «قیوم» در آیه ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (بقره: ۲۵۵)، مبالغه قائم و کثرت و زیادت پا برجایی را می‌رساند. (علوی یمنی ۱۳۷۹: ج ۲، ۸۷). کلمه «تَوَّابٌ» در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾ (بقره: ۲۵۵)، مبالغه تائب و کثرت بازگشت کردن را می‌رساند.

کلمه «عُتِّلٌ» در آیه ﴿عُتِّلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْنِمٌ﴾ (فلم: ۱۳)، به سبب تکرار «لام» بر فزونی و کثرت در معنا و مدلول دلالت می‌کند و مبالغه معنای «عاتل» است. می‌توان گفت این واژه با دو ضمه و تشدید لام یک واژه سخت و خشن است و آهنگی خشم‌آلود دارد که شدت فرورفتن در شهوت و زندگی پست دنیا را به تصویر و نمایش می‌گذارد، پیش از این که از معنای کلمه اطلاع پیدا کنیم: (سید قطب، ۱۳۶۵: ص ۴۱)، و هرگز عاتل نمی‌تواند مترادف آن و مفید همان معنای عُتِّلٌ باشد چون موسیقای دو کلمه متفاوت است پس به طور ضمنی به عدم مترادف در قرآن می‌رسیم.

این کلمه با موسیقای خود بر مرد سخت و خشن و پرخور و مردم‌ستیز دلالت می‌کند که فراسوی همه عیب‌ها، خشن و پرخور و حرام‌زاده و بی‌دودمان است. (عرفان ۱۳۷۹: ۷۶).

کلمه «مزمزحه» در آیه ﴿و ما هو بمزمزحه من العذاب أن يُعَمَّرَ﴾ (بقره: ۹۶)، بر حرکت تدریجی، قبل از معنا دلالت می‌کند. با تکرار مقطعی از کلمه بر تکرار تدریجی مدلول آن

دلالت می‌کند و بازدارندگی تدریجی را می‌رساند. (معرفه ۱۴۲۱: ج ۵، ۲۲۶).
از جمله مواردی که تکرار حرف در ساختمان حروف معانی در معنا و مدلول خود اثر می‌گذارد، «اِنْ» و «اَنْ» و «لکن» است که در حالت مشدّد تأکید بیش‌تری را می‌رساند تا در حالت تخفیف (علوی یمنی ۱۴۳۳: ج ۲، ۸۸).

ج) افزودن به همراه تکرار حرف

افزودن به همراه تکرار حرف در ساختمان فعل و اسم مشاهده شده است. در ابواب تَفَعَّلَ و افْعَلَّ و افعال و افْعَوْ عَلَّ افزودن به همراه تکرار مشاهده می‌شود. کلمه «يَتَخَطَّفُ» در آیه مبارکه ﴿تَخَافُونَ اَنْ يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ﴾ (افعال: ۲۶)، در مقایسه با خطف از مبالغه و فزونی معنا برخوردار است. افزون بر این انتخاب فعل «يَتَخَطَّفُ» از نظر ساخت صوتی نیز اهمیت دارد زیرا «طاء» مشدّد که از حروف انفجاری و شدید است به همراه «خاء» که از استعلاء و انفتاح و ضرورت برخوردار است گویا تصویر انسان متجاوز و قدرتمند و نیز شدت فعل او را به تصویر می‌کشد و در مقابل راحتی و آسانی شیء ربوده شده را نشان می‌دهد.

کلمه «تَنْزَلُ» در آیه ﴿تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...﴾ (فصلت: ۳۰)، به دلیل تکرار «تاء» و تشدید «زاء» و موسیقایی خاص خود و هم چنین صیغه مضارع بودن آن که استمرار و تکرار را افاده می‌کند، نزول مستمر و دائم ملائک بر مؤمنان را در ذهن‌ها مجسم می‌سازد. (حمصی ۱۴۱۰: ۸۰).

«اِحْمَرَّ» و «اِحْمَارًا» به دلیل افزودن و تکرار حرف در مقایسه با فعل «حَمَرَ» از مبالغه بیش‌تری برخوردار است و از آن‌جا که «احمَارًا» حروف زائد بیش‌تری دارد لذا مبالغه و فزونی معنای آن از اِحْمَرَّ نیز بیش‌تر است. «اغشوشب» نیز به دلیل افزودن و تکرار حرف فزونی و کثرت معنای بیش‌تری را نسبت ره «اعشِب» می‌رساند. (نفتازانی ۱۳۷۳: ۲۱۱).

کلمه «مُتَّطَهَّرِينَ» در ﴿اِنَّ اللّٰهَ يَحِبُّ... وَيُحِبُّ الْمُتَّطَهَّرِينَ﴾ (بقره: ۲۲۲)، به دلیل زیادت و تکرار حرف در ساختمان اسم، در مقایسه با «طاهر» حروف بیش‌تری را دارد و لذا از فزونی و تأکید بیش‌تری نیز در معنا و مدلولش برخوردار است و بر کسی دلالت می‌کند

که فعل طهارت را بسیار انجام می‌دهد و خود را از گناهان بسیار دور می‌کند. پس در قرآن چیزی به نام مترادف وجود ندارد زیرا کلمات موسیقایی متفاوت دارند و موسیقا در معنا مؤثر است.

د) نقش ابدال و ادغام در معنا

از آن‌جا که زیادت حرف گاهی منجر به ابدال و ادغام می‌شود و ابدال و ادغام در موسیقی و آهنگ کلمات تغییر ایجاد می‌کند؛ در معنا و مدلول کلمه نیز اثر می‌گذارد و معنای خاصی را افاده می‌کند. این ابدال و ادغام در باب‌های افتعال، تفاعل و تفعّل مشهود است.

کلمه «اصطبر» در آیه ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ (طه: ۱۳۲)، به دلیل ابدال و بهره‌مندی از «ط» در مقایسه با «صبر» از فزونی و مبالغه در معنا برخوردار است و صبر کردن زیاد را می‌رساند. کلمه «بصطرخون» در آیه ﴿وَهُمْ فِيهَا يَصْطَرخُونَ﴾ (فاطر: ۳۷)، مضارع باب افتعال است و به دلیل ابدال موسیقایی خاصی پیدا کرده که از شدت فریاد و صدای افتادگان در جهنم و کمک‌طلبی آنان حکایت می‌کند و بیانگر عذاب عظیمی است که آنان را دربر گرفته است و این فریاد از واژه «یتصارخون» و «یستصرخ» به دلیل نداشتن «ط» فهمیده نمی‌شود. (حمدان ۱۴۱۲، ۲۵).

کلمه «یختصمون» در آیه ﴿وَمَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾ (یس: ۴۹)، مضارع باب افتعال است که علاوه بر زیادت حرف، ابدال و ادغام نیز در آن صورت گرفته و لذا «صاد» مشدد با صفات قوی و نیز صغیر خود، به کلمه موسیقایی خاصی داده که شدت دشمنی و خصومت آشکار بین منکران روز قیامت را بعد از صیحه قیامت بیان می‌کند. (حمصی ۱۴۲۳: ۷۱)، موسیقایی این کلمه با سیاق آیه و ساختار تأکیدی آن که با حصر «ما و إلا» بیش از فعل یخصمون ذکر شده تناسب زیبایی دارد. در حالی که کلمه «یختصمون» در آیه ﴿وَمَا كُنْتُمْ لَدَيْهِمْ أَذِیخْتصمون﴾ (آل‌عمران: ۴۴)، بر چنین شدتی در خصومت و دشمنی دلالت نمی‌کند.

برخی عملیات ادغام «تاء» در «صاد» را بر اساس قواعد صرفی، غیر معهود شمرده‌اند، به دلیل این که ادغام در حروف متقارب مثل «تاء» و «دال» صورت

می پذیرد از این رو گفته اند این ادغام خاص به جهت آن بود که صحیح به ناگاه همه آنان را فرا گرفت به طوری که از شدت رخداد آن زبانشان به لکنت و لرزش افتاد و فعل مزبور را بدان شکل قرائت و تلفظ کردند. (مرامی ۱۳۷۸: ۱۶۵ و ۱۵۶).

واژه «أثنا قلتم» در آیه ﴿إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِثْنَا قَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾ (توبه: ۳۸)، ماضی باب تفاعل است که به واسطه ابدال و ادغام و بهره مندی از «ثاء» مشدد و کندی و ثقل در تلفظ، موسیقای خاصی پیدا کرده که شدت گران جانی و تنبلی و سنگینی بیش از حد فرمان جهاد بر آنان را فریاد می زند. چنان که گویی بار سنگینی بر دوش دارند و لذا نمی توانند حرکت کنند و به سمت جهاد بروند. (حمصی ۱۴۲۳: ۷۴)، نظام صوتی و موسیقای این کلمه روی هم رفته صورت معنا را قبل از رجوع به معجم در ذهن و خیال خواننده، به شکل محسوس و مجسم به تصویر می کشد؛ زیرا بخش های هماهنگ این کلمه - ا، ث، نا، قل، تم - جسم سنگینی را ترسیم می کند که تا آن را بالا می برند و قدمی برمی دارند به سبب سنگینی آن بار به زمین می افتند (سیدقطب ۱۴۱۰: ۴۰).

حال اگر به جای آن، واژه «تثاقلتم» را جایگزین کنیم نظام حرف و آهنگ آن خفیف می شود و سرعت و تلاش را به نمایش می گذارد (سیدقطب، [بی تا]: ص ۷۲-۷۱). کلمه «يَضَعُدُ» در آیه ﴿كَأَنَّ يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾ (انعام: ۱۲۵)، مضارع باب تَفَعَّل است که به دلیل ابدال و ادغام و بهره مندی از «ص» و نیز به واسطه «ع» مشدد موسیقای خاصی پیدا کرده که شدت و سختی صعود به آسمان را نشان می دهد که باعث تنگ شدن نفس و هلاکت می شود. (حمصی ۱۴۲۳: ۶۶).

کلمه «يَضْرَعُونَ» یک بار در قرآن کریم در ضمن آیه شریفه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ﴾ (اعراف: ۹۴)، ذکر شده است، حال آن که «يَتَضَّرَّعُونَ» دو بار در آیات ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَّرَّعُونَ﴾ (انعام: ۴۲)، و ﴿لَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَّرَّعُونَ﴾ (مؤمنون: ۷۶)، آمده است. این بدان دلیل است که فعل «يَضْرَعُونَ» از قوت و شدت بیش تری برخوردار گردیده و لذا با تغییر موسیقای کلمه، معنا نیز شدت و فزونی پیدا کرده و شدت زاری آنها را بیان می کند. (مرامی، همو: ۱۶۷-۱۶۶)، از این مباحث به طور ضمنی می توان نتیجه

گرفت که نمی توانیم قائل به ترادف در قرآن باشیم زیرا کلمات به ظاهر مترادف چون موسیقای متفاوت دارند، معنای متفاوتی را افاده می کنند.

به نظر می رسد سیاق آیه و ساختار تأکیدی آن که با حصر «ما» و «الا» پیش از فعل «يَضْرَعُونَ» ذکر شده، نشان دهنده تناسب زیبایی میان فعل و سیاق پیش از آن است، زیرا ذکر فعل با موسیقای خاص خود، شدت زاری آنان را به تصویر کشیده که با تأکید پیش از آن سازگار می باشد.

کلمات «اطهروا» در آیه ﴿وإن كنتم جنبا فاطهروا﴾ (مانده: ۵) و «يَطُوفُوا» در آیه ﴿وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ (حج: ۲۹)، به واسطه ابدال و ادغام بر مبالغه در تطهیر و پاکی - غسل - و مبالغه در طواف - ۷ بار - دلالت می کند (حمصی ۱۴۲۳: ص ۷۲ - ۷۰).

ه) نقش فک ادغام در معنا

درخور توجه است که گاهی حروف همسان و یا دارای مخرج های متقارب در کنار یکدیگر قرار می گیرند و زمینه ادغام آنها نیز وجود دارد، لکن به دلیل معنای خاصی که القا می کنند، لطافت و گیرایی در عدم ادغام آنها است. مانند:

- مضمون آیه ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَدُنْكَ رَحْمَةً﴾ (آل عمران: ۸)، دعا به درگاه الهی جهت دچار نگردیدن قلب ها به «زیغ»، پس از برخوردار شدن از هدایت است؛ زیغی که قریب و خطر و امکان آن عظیم است، نظیر همان نزدیکی که بین «غ» و «ق» وجود دارد و اندکی بی دقتی در اداء، این دو حرف را به هم می آمیزد و به صورت «لاتزقلوبنا» در می آورد. بنابراین لزوم تلفظ «غ» و «ق» به صورت جدا از هم، تناسب کامل با دچار زیغ نگردیدن دل ها می شود. (خوش منش، ش ۳۳، س نهم، ۴۸).

- در آیه ﴿وَإِنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِمَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا﴾ (جن: ۱۱)، قرار گرفتن چهار همسان، (کاف، قاف) دو به دو کنار یکدیگر و لزوم تلفظ آنها به صورت جدا از هم، تناسب کامل با «طرائق قیددا» (= راه ها و مذاهب متباین) دارد. (خوش منش، ش ۳۳، س ۹، ۴۸).

۴. نقش حذف در معنا

حذف یک حرف کلمه منجر به کوتاهی و تغییر موسیقای کلمه شده و لذا در معنای کلمه مؤثر می‌باشد و معنای خاص را افاده می‌کند. به عنوان نمونه در کلمه «تستطع» در آیه ﴿هَذَا فِرَاقُ بِنِي وَبَيْنَكَ سُنْبُكٌ بِتَأْوِيلِ مَالِمٍ تَسْتَطِعُ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (کهف: ۷۸) حرف «تاء» باقی مانده است. ولیکن این حرف در آیه ﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِيعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (کهف: ۸۲)، حذف گردیده و به «تسطع» تبدیل؛ و موسیقی کلام کوتاه شده است. در علت این حذف گفته شده است: اثبات «تاء» در «تستطع» با سیاق آیه مناسب است زیرا حضرت موسی علیه السلام شاهد کار از جانب حضرت خضر علیه السلام بود و لذا در حیرت مانده بود و می‌خواست علت این کار را بداند و این شوق و میل شدید در درون موسی علیه السلام بر او سنگینی می‌کرد.

این سنگینی میل شدید در حضرت موسی علیه السلام برای دانستن علت کارهای حضرت خضر علیه السلام با اثبات «تاء» در فصل «تستطع» سازگار است زیرا این فعل نیز دارای ثقل بنایی است یعنی دارای ۵ حرف می‌باشد و بر عکس در آیه دوم «تسطع» به کار رفته که دارای تخفیف بنایی است؛ یعنی دارای ۴ حرف است که با زوال و برطرف شدن سنگینی این میل شدید بعد از تأویل کارهای حضرت خضر، مناسبت دارد. بنابراین «تستطع» با موسیقای خود، سنگینی میل شدید موسی علیه السلام به دانستن راز کارهای حضرت خضر علیه السلام را می‌رساند و «تسطع» برطرف شدن این سنگینی را بیان می‌نماید. (خالدی ۱۴۲۱: ۲۴۲-۲۴۳؛ سید قطب ۱۴۱۰: ۴۰).

حذف «واو» از کلمه «یدع» و «سندع» در آیات ﴿وَيَذَعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دَعَاءَهُ بِالْخَيْرِ...﴾ (اسراء: ۱۱)، و ﴿سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ﴾ (علق: ۱۸)، و نیز حذف «باء» از کلمه «الداع» و «دعان» و «رب» در آیات ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذْ يَدْعُو﴾ (بقره: ۱۸۶)، و ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه: ۱۱۴)، بر سرعت فراخوانی و استجابت دلالت می‌کند؛ زیرا «واو» و «باء» از حروف مدّی هستند و ادای آنها زمان بر است، لذا حذف این دو حرف، سرعت دعای بنده موقع نیاز و سرعت اجابت دعای بندگان مؤمن از سوی خدا و سرعت عقوبت بندگان کافر را می‌رساند (حمصی ۱۴۲۳، ۶۹-۶۸).

حذف «واو» و «یاء» از «یدعُ» و «الدّاع» در آیه ﴿يَوْمٌ يَدْعُ الدّاع الى شىءٍ فُكْرٌ﴾ (قمر: ۶)، نیز بر سرعت فراخوانی و اجابت دلالت می‌کند.

نتیجه

از آن جا که کلمه از حروف تشکیل شده و ماده هر کلمه حرف است و حرکات و علائم بر حروف بار می‌شود و نیز هر حرف مخرج و صفات خاصی دارد. از این رو هر کلمه بسته به نوع حرکات، مد و کشش، تکرار و زیادت حرف، ادغام و ابدال، نوع حروف و مخارج و صفات آن، حذف حرفی از کلمه و نیز به اعتبار موقعیت قرار گرفتن حروف در کلمه؛ آوا، موجد نغمه و آهنگ خاصی می‌شود که این آهنگ و موسیقی دلالت‌های الهام‌بخشی و در معنا تأثیرات گوناگونی دارد از جمله:

مبالغه در معنا، تکثیر و زیادت، امتداد و پیوستگی، تداعی صداهای خارجی یا حوادث، خارق‌العاده بودن عملی، ایجاد خوف و اضطراب، بیان غریب بودن عملی، تکرار و پی در پی بودن امری، آشکاری و وضوح، پر سر و صدا بودن امری، حرکت تدریجی، کندی و سستی در حرکت، بیان عدم آمیختگی، رفع ثقلت و سنگینی، سرعت اجابت و عقوبت و...

با اثبات تأثیر موسیقی کلمه و واژگان قرآنی بر معنا و مدلولی خاص، به طور ضمنی عدم مترادف در قرآن نیز اثبات می‌شود.

منابع و مأخذ

- ابن جنّی، ابوالفتح عثمان (۱۳۷۴)، الخصائص، القاهرة، مطبعة دارالکتب المصرية.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود (۱۳۷۳)، شرح التصريف، ج دوم، قم، دارالفکر.
- جهرمی (۱۳۶۰)، نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن، قم، دارالقرآن کریم، ۱۳۶۰ ق.
- حمدان، نذیر (۱۴۱۲)، الظاهرة الجمالية في القرآن کریم، الطبعة الاولى، جده - السعودیه، دارالمنایره.
- حمصی، محمد حسن (۱۴۲۳)، تفسیر و بیان مفردات القرآن، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسه الایمان.

- حمصی، هشام عبدالرزاق (۱۴۱۰)، قیس من الاعجاز، دمشق، دارالثقافه للجميع.
- حناوی، محمد (۱۳۶۵ش / ۱۴۰۴ق)، الفاصله فی القرآن، بیروت، مکتبه الاسلامی.
- حیدر، فرید غوض (۱۹۹۹)، علم الدلالة دراسة نظریه و تطبیعیه، الطبعة الثانية، قاهره: مکتبه المصریه (۱۹۹۹).
- خالدی، صلاح عبدالفتاح (۱۴۲۱ق)، اعجاز القرآن و دلائل مصدره الربانی، الطبعة الاولى، عمان: دار عمار.
- خوش منش، ابوالفضل (سال هفتم)، «جستارهایی در زمینه نظم آهنگ قرآن»، بینات، شماره ۲۵.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
- راجحی، عبده [بی تا]، فقه اللغة فی الکتب العربیه، [بی جا]: دارالمعرفة الجامعیه.
- سید قطب [بی تا]، التصوير الغنی فی القرآن، [بی جا]، مکتبه القرآن.
- — (۱۳۶۵ش / ۱۴۰۶ق)، فی ضلال القرآن، بیروت، مکتب الاسلامی.
- — (۱۴۱۰)، النقد الادبی اصوله و مناهجه، الطبعة السادسة، بیروت، دارالشروق.
- صغیر، محمد حسین علی (۱۴۲۰)، الصوت اللغوی فی القرآن، الطبعة الأولى، بیروت: لبنان، دارالمورخ العربی.
- عتر، نورالدین (۱۹۸۸)، القرآن و الدراسات الادیبه، سوریه، جامعه.
- عتر، نورالدین (۱۹۹۸م)، القرآن و الدراسات الادیبه، الطبعة لاولی، سوریه، جامعه حلب.
- عرفان، حسن (۱۳۷۹ش)، اعجاز در قرآن کریم، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- علوی یمینی، یحیی بن حمزة بن علی بن ابراهیم، الطراز المتضمن اسرار البلاغة و علوم حقائق الاعجاز، الطبعة الأولى، صیدا - بیروت، مکتبه العصریه.
- عمر، احمد مختار (۱۴۱۸)، قاموس القرآن، دراسة توثیقیه، الطبعة الثانية، الكويت، مؤسسة الكويت لتقدیم العلی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۶ش)، زبان قرآن، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷ش)، احسن الحدیث، چ اول، تهران، بنیاد بعثت.
- قلابینی، مصطفی (۱۴۲۵ق)، جامع الدروس العربیه، الطبعة الاولى، [بی جا]، دارالکوخ.
- قمی مشهدی، محمدین محمدرضا (۱۳۶۶ش)، کتز الدقائق و بحر الغرائب، چ اول، تهران، مؤسسة الطبع والنشر وزارت ارشاد.

موسیقی الفاظ قرآن و اثر آن بر معنابخشی واژگان / ۵۳

- محمدی، حمید (۱۳۸۲ ش)، زبان قرآن، صرف متوسطه، قم، دارالفکر.
- مرامی، جلال (۱۳۷۸ ش)، اسلوب تأکید با حروف در زبان عربی با شواهد قرآنی، استاد راهنما دکتر فیروز حریرچی، دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس.
- مسلم، مصطفی (۱۴۲۶)، مباحث اعجاز القرآن، دمشق، [بی جا].
- معرفة، محمدهادی (۱۴۲۱ ق)، التمهید فی علق القرآن، از طبعه الثالثه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ملابینی، مصطفی (۱۴۲۵)، جامع الدروس العربیه، دارلکوخ.
- نعیمی، حسام سعید (۱۹۸۰ م)، دراسات اللهجیه و الصوتیه عند ابن جنی، عراق، منشورات وزارة الثقافة والاعلام.
- نقی پورفر، ولی الله (۱۳۸۴)، جلوه‌هایی از اعجاز قرآن کریم، تهران، پژوهش‌های علوم انسانی.